یادداشت

هزینه‌ای که خاتمی پرداخت

داوود محمدی

از ویژگی های بارز فرهنگ سیاسی ایرانیان، دشواری دستیابی به اجماع علی مثبت در ارزیابی کارنامه چهره های شاخص سیاسی است. این واقعیت ناگوار، نه ناشی از سخت گیری منطقی ایرانیان، بلکه نشأت گرفته از برخودهای احساسی و جناحی است که موجب می شود تا پس از طرح نام هر شخصیتی، بلافاصله، افراد و گروه هایی در صدد تخطئه وی برآمده و بکوشند او را از نقطه اوج «خدمت» به ملت تا حضیض «خیانت» به هموطنان، پایین آورند. بر این اساس، در حالی که کشورهایی با قدمت ناچیز چند قرنی، دارای یک یا چند قهرمان ملی هستند که مایه فخر و مباهات آنان در عرصه خارجی و داخلی محسوب می شوند، برای ایرانیان، علی رغم داشتن تاریخی نزدیک به سه هزار سال، هنوز تعیین شخصیتی به عنوان قهرمان ملی مورد اجماع، امری ساده به نظر نمی رسد.

در این میان، سیدمحمد خاتمی، از وضعیت ویژه‌ای برخوردار است. موافقان و حتی اکثریت منتقدین درون وبرون حاکمیتی وی، در تأیید باور قلبی خاتمی به مبانی اصلاحات، تردیدی به خود راه نمی دهند و برگزیده انتخابات هفتم و هشتم ریاست جمهوری را فردی معتقد به مردمسالاری، آزادی بیان، تحمل انتقاد، تنش زدایی، قرائت های متفاوت از دین، قانونگرایی و... ارزیابی می کنند که برای عملیاتی سازی این ایده ها، بیشترین هزینه را از اعتبار شخصی خود پرداخته است.

شکل گیری چنین اجماع مثبتی از مبانی تفکر و رفتار سیاسی شخص سیدمحمد خاتمی، از نوادر تاریخ سیاسی ایران می باشد که عمدتاً، مرهون صداقت و پایبندی عملی وی به الزامات شعارهای اصلاحی است. اما برداشت مثبت از منش سیاسی خاتمی، تنها نیمی از واقعیت چهره او نزد افکار عمومی است. زیرا هنگامی که نوبت قضاوت درباره میزان توفیق پرچمدار اصلاحات، در آسیب زدایی از ساختار قدرت فرا می رسد، قضاوت های متفاوت و حتی متعارضی، مجال بروز و ظهور می یابند. یارای، ضمن تأکید بر عدم تناسب اختیارات ووظایف ریاست قوه مجریه و یاداوری سنگ اندازی های مستمر و کمرشکن مخالفان، دستاوردهای سیدمحمد خاتمی در پیشبرد اصلاحات را فراتر از انتظارات واقع گرایانه می دانند. برخی به توفیق نسبی وی اشاره می کنند و همزمان با پذیرش وقوع پیشرفت های اصلاحی در ساخت قدرت وبویژه فرهنگ سیاسی ایرانیان، از ظرفیت های موجود، ولی استفاده نشده، توسط رئیس جمهوری انتقاد می کنند و شماری، خدمات اصلاحی وی را در قیاس با فرصت سوزی های سترگ، ناچیز می پندارند و ظلم‌زدنی مخالفان اصلاحات را معلول عدم ایستادگی قاطع رئیس جمهوری اصلاح طلب در قبال رقیب می دانند.

باورمندان به توفیق نسبی یا عدم توفیق سیدمحمد خاتمی، همواره با این سؤال اندیشه سوز مواجه بوده اند که رئیس جمهوری مقید به الزامات شعارهای اصلاح طلبانه، در حوزه تفکر و رفتار سیاسی شخصی، چرا و چگونه در پایان دو دوره ریاست جمهوری، کارنامه ای برجای می گذارد که با انگیزه و اهداف اصلی او در اصلاح ساختار سیاسی، ناملبق است؟ برای پاسخ به این سؤال، معمولاً از نقش مقاومت های سازمان یافته و جان سخته‌ای یاد می شود که در قالب بحران های عدیده، دولت را از تمرکز توان در حوزه های هدف گیری شده اصلاحات، بازداشت و به درجازدن یا عقب نشینی پس از پیشروی های اولیه، واداشت. چنین پاسخی، هر چند بخشی از واقعیات را در خود نهفته دارد، اما به نوبه خود، این پرسشی اساسی تر را بی پاسخ می گذارد که چرا سیدمحمد خاتمی، در برخورد با بحران سازان، از تمام ظرفیت های بالقوه وبالفعل سیاسی و اجتماعی خویش بهره نگرفت تا با فائق آمدن بر کارشکنی ها، سرعت و عمق اصلاحات مقبول خود را به نحوه شایسته و بایسته ای تنظیم کند؟ فهم پاسخ این پرسش کلیدی، در گرو شناسایی روانشناسی فردی رئیس جمهوری اصلاح طلب و نوع نگاه وی به جایگاه سیاسی و وظیفه تاریخی خود در جغرافیای نظام جمهوری اسلامی ایران است. خاتمی، همانند هر بازیگر سیاسی دیگر، اهداف متعددی را در ذهن داشت و این اهداف را براساس درجه اهمیت آنها، اولویت بندی کرده ومصمم بود، در صورت وقوع تزاحم و تداخل میان اهداف متنوع، اهداف دارای اولویت پایین تر را فدای اهدافی کند که از درجه اولویت بالایی برخوردارند. از این منظر، اولویت اول و غیرقابل تعویض سیدمحمد خاتمی، حفظ نظام بود. باور او به ضرورت اصلاحات، صرفاً برخاسته از هدف استحکام پایگاه مردمی آن و ارتقای مشروعیت نظام بود. در واقع، اصلاحات و الزامات آن برای سیدمحمد خاتمی، هدف اصلی تلقی نمی شد، بلکه ابزاری کارآمد بود تا از طریق آن، دلبستگی و علاقه شهروندان به حاکمیت را افزایش دهد وتأمین هدف اصلی یعنی رفع تهدیدات داخلی و خارجی و نهایتاً استمرار نظام را امکان پذیر سازد.

در نخستین سال های زمامداری رئیس جمهوری اصلاح طلب، هنگامی که تعارض مصالح نظام و منافع اصلاحات در وقایع مهمی همچون به فرجام رساندن عادلانه پرونده های قتل های زنجیره ای و کوی دانشگاه آشکار شد، خاتمی بر سر دوراهی قرار گرفت و پس از آنکه دریافت ایستادگی قاطع اصلاح طلبانه وی مخاطراتی جدی را برای نظام مطلوبش رقم خواهد زد، به جای حرکت تند اعتراضی که متضمن یکی از دو نتیجه پیروزی نهایی یا ترک قهرمانانه صحنه بود، ترجیح داد همه پیگیری پرونده ها و پذیرش انتقاد حامیانش را بپذیرد، ولی اجازه ندهد موجودیت و کلیت نظام را گزندی رسد. همین منطق، اندکی بعد رئیس جمهور را به بازپس گیری لوایح دوگانه ای که خط قرمز خود معرفی کرده بود و نیز برگزاری انتخابات مجلس هفتم که به روند بررسی صلاحیت نامزدهای آن معترض بود و به تلویح و تصریح از عدم برگزاری آن سخن می راند، ناچار ساخت.

در بخشی دیگر، از آنجا که نوع نگاه سیدمحمد خاتمی به نقش اصلات در تحکیم مجالس مطلوب نظام و منافع راستین وند نمایشی و مردم فریبانه را یگانه راه استحکام نظام می دانست، در رفتار سیاسی شخصی و نیز قوه مجریه تحت کنترل خویش، نه تنها هزینه نهادینه سازی اصلاحات را پرداخت، بلکه سوءاستفاده های جناحی منتقدین خویش را نیز به جان خرید تا مبادا برخورد قوه مجریه با کسانی که پوستین اصلاحات را بر تن کرده بودند، شائبه عدم پایبندی رئیس جمهور به الزامات اصلاحات را به وجود آورد و روند ارائه الگوی عملی قابل باور به افکار عمومی را مختل سازد وعقیقاً از همین زاویه بود که مخالفان اصلاحات، توانستند با بهره گیری از رویه های قانونی و شبه قانونی، حوزه آزادی بیان و دایره مأثور مشروع فعالان سیاسی را تنگ کنند و بی هراس از واکنش منتهی به درگیری رئیس جمهور، ضمن بیشبرد اهداف جناحی خویش، تصویری ناکارآمد از وی و اصلاح طلبان در بخشی از افکار عمومی ترسیم نمایند. در واقع استفاده از حربه «نو قانون»، سیدمحمد خاتمی را آچمز کرد و اعلی رغم ابراز نارضایتی های مکرر و هزینه دار و انتقاد از متولیان چنین اقداماتی، در نهایت ترجیح داد تا بهای آموزش عملی و تدریجی اصلاح طلبی مقوم نظام را از محل تشکیک در اقتدار و کفایت خود پرداخت کند.

***

جدای از اینکه می توان موافق یا مخالف اولویت بندی اهداف سیدمحمد خاتمی بود و کارنامه او را با لحاظ چنین ملاحظه و محذور ذهنی پذیرفت یا مردود شمرد، اما در این واقعیت تردیدی نیست که رئیس جمهوری اصلاح طلب، باورمندترین شخصیت سیاسی به منافع و مصالح نظام در سال های اخیر بود و قاطبه آنان که سد نظام و حاکمیت را به نام خود مصادره کرده اند، به اندازه سیدمحمد خاتمی، دغدغه تأثیر موضع گیری خود بر تقویت یا تضعیف نظام را نداشته اند و با سوءاستفاده از تقید رئیس جمهور به مصالح نظام، موضع گیری ها و اقدامات اصلاح طلبانه و دلسوزانه وی را به گونه ای ناکام گذارده اند که تأثیر آن بر تعمیق شکاف حاکمیت - ملت، غیرقابل انکار است.

خرداد ۷۶؟

...تصور پیروزی نمی کردیم

بازخوانی پرونده اصلاحات در گفت وگوی حسین سلیمی با محمدرضا خاتمی

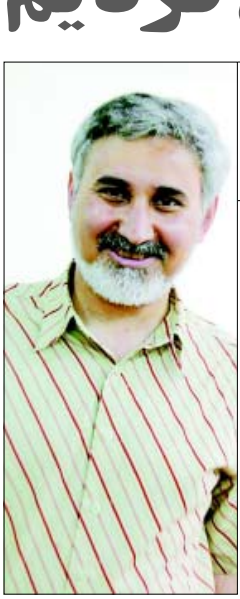

گفت وگویی که پیش روی شماست، یکی از گفت وگوهایی است که مدتی پیش توسط دکتر حسین سلیمی با برخی چهره های محوری جریان اصلاحات، برای گرادّوری در مجموعه ای به عنوان «کالبد شکافی ذهنیت اصلاح گرایان» انجام شد.

با این فرضیه که گروهی از نزدیکان و همفکران سید محمدخاتمی که مدت ها قبل از مساله ریاست جمهوری گرد او جمع شده بودند و اندیشه ها و مفاهیم جدید که بعد ها به گفتمان دوم خرداد تبدیل شد را به بحث وجدل گذاشته و سخن سیاسی جدیدی برای عرضه به جامعه شکل دادند، می توانند نماینده این تحول بزرگ محسوب شوند.»

گفت وگو کننده در حقیقت در پی یافتن پاسخ این پرسش ها بود که آیا نیروهای سیاسی درگیر، دارای تصور روشن و منسجمی از ایده های خود بودند؟ آیا این نیروها توان به انجام رساندن چنین تحولی را داشتند؟ و اساساً آیا پتانسیل وضعیت سیاسی جامعه ما و توانمندی های آن متناسب با چنان ایده هایی بود؟

حاصل این گفت وگو ها توسط انتشارات گام نو منتشر شد و گفت وگو با محمدرضا خاتمی دبیر کل جبهه مشارکت از این مجموعه اینک پیش روی شماست.

○ امروز ما با آقای دکتر محمدرضا خاتمی به عنوان دبیرکل جبهه مشارکت و یک چهره شناخته شده مواجه هستیم، ولی تا ۷-۸ سال قبل آقای دکتر خاتمی به عنوان یک پزشک متخصص جوان که بیشتر در حوزه های اجرایی بهداشت و درمان فعالیت می کرد، شناخته شده بود. پزشک جوانی که عضو گروه پزشکان مسلمان و طرفدار رفتارهای انقلابی بودند و زمانی هم در جمع دانشجویان مسلمان پیرو خط امام از اعضای تسخیر کننده سفارت آمریکا در ایران بودند. این سیر تکامل یا تحول با مفاهیم و نگرش های تازه، آقای خاتمی را به عرصه سیاست آورد و ایشان را به یکی از چهره های شاخص جریانی که ما امروز به عنوان اصلاحات می شناسیم، مبدل کرد. مفاهیم نو و نگرش های تازه ای که شاکله تفکر آقای خاتمی را تشکیل دادند، چه بوده است و از چه طریق (افراد کانون های فکری و...) به ذهن ایشان راه پیدا کرد. و آیا خودتان این تفکر و عناصر آن را ادامه و تداوم آن تفکر گذشته می دانید، یا در سال های قبل این تفکر تغییر کرده و دچار دگرگونی شده است؟

● البته، بنده از پزشکی به سیاست کشیده نشدم. از ابتدا، در دوران دبیرستان و بعد در دانشگاه فعالیت سیاسی می کردم و به عنوان یک دانشجوی مسلمان در انجمن ها و کانون های اصلاحی فعال بودم. در سال های پیروزی انقلاب نیز، درس هایم را رها و به دنبال کارهای سیاسی و اجتماعی رفته بودم. بعد از آن و با وقوع جنگ، در آن فعال شدم، حال چه به عنوان یک نیروی معمولی و چه یک پزشک، در تیم های ویژه آبجوا بودم. تا سال ۶۸ - ۶۷ کاملاً درگیر مسائل بودم. اما طرز تلقی که آن زمان داشتیم با شرایط روز ناهمگون نبود. بعد از فوت حضرت امام، مانند بسیاری از نیروهایی که در آن زمان بودند، از سیاست دور شدیم، آن هم به عنوان سیاست ورزی نه اینکه از سیاست و مطالعه کنار کشیده باشیم. تا سال ۱۳۷۵ که وارد مرحله جدیدی از کار سیاسی شدیم. یک تفاوت عمده ای که بین این دوران وجود داشت، این بود که در دوره اول که ما در سیاست حضور داشتیم، کمتر مبانی فکری سیاسی برای ما مطرح بود. جوانان پرشور و شعفی بودیم که به دنبال آزادی، استقلال، محو امپریالیسم و... بودیم، (من در جریان تسخیر لانه هم بودم) بخصوص خود من که در یک خانواده سیاسی بودم. محو شاه و رژیم شاه و برانداختن آن یک هدف و اصل بود. به همین دلیل تلاش ما هم بیشتر در عرصه عمل بود. اعمالی را که انجام می دادیم، کمتر بر اساس یک تفکر شکل یافته و منسجم بود. بعد از فرصتی که در سال های ۷۰ - ۶۹ پیدا شد، در آن زمان شخصیت سیاسی نیروهایی مثل ما شکل گرفت، چه بر اساس مطالعاتی که توسط خود ما صورت می گرفت و چه بر اساس ارتباطی که با متفکرین برقرار می شد. چون فراغ بال بیشتری داشتیم تا به بحث و گفت وگو و... بپردازیم. در حقیقت ورود ما در سال ۷۶ به عرصه سیاست، یک پس زمینه و بنیان های فکری منسجم تری نسبت به دوره اول داشت. بنابراین، شاید این حرف درست باشد؛ آرمان هایی که برای ما وجود داشت، متفاوت نشده بود، گرچه مفاهیم جدیدی در دوره دوم وارد ذهن ما شد. ولی در دوره دوم آگاهی ما به اینکه ما چه می خواهیم و به دنبال چه هستیم، خیلی بیشتر از مرحله اول شده بود.

در دوره اول عمده ترین مفهومی که برای ما وجود داشت و به دنبال آن بودیم، مفهوم آزادی بود. در دوره دوم هم آزادی است ولی، ولی در قالب یک ساختارهای جدیدی مانند؛ جامعه مدنی که خودمان تعریف می کردیم، یعنی آزادی خام و شکل نیافته ای که ندانیم چیست، به دنبال آن نبودیم. این مفاهیم جدید بودند که به آرمان های ما شکل دادند.

○ در دوره دوم مفاهیمی مثل جامعه مدنی، مشارکت سیاسی، تنش زدایی و گفتمان دوم خرداد را تشکیل می داد. چه متفکرینی، چه مفاهیمی و یا چه مکاتبی در آشنا کردن ذهن شما به این مفاهیم، نقش اساسی ایفا کردند؟

● فرصتی که برای ما در نیمه اول دهه ۷۰ ایجاد شد، التفات فکری ما در سه حوزه بود: یکی حوزه تفکراتی بود که در قالب ترجمه وارد می شد. اعم از تفکرات فلسفی، نظریات جامعه شناسی و تجربیات کشورهای دیگر که مرحله گذار را طی کرده بودند. حوزه دوم: روشنفکران دینی داخلی بود. موثرترین از حلقه کیان بود. افراد دیگری هم بودند که تفکرات جدیدی در مورد دین وزری در عرصه سیاست ارائه می کردند. حوزه سوم؛ بازخوانی اندیشه های ملی - ایرانی بود که الزاماً منبع دینی هم نداشتند.

در این سه حوزه تلاش، گفت وگو، مطالعه و بحث می کردیم. در سال های ۷۶ - ۷۵ تجمع این نیروها منجر به پیروزی آقای خاتمی شد. در سال ۷۵ من به اقتضای کار خودم با فعالیت هایی که داشتیم با خیلی از افراد در سال ۷۶ ارتباط نزدیک پیدا کردیم، که با آنها در سال ۷۵ ارتباط مستقیم نداشتیم، هر کس در حوزه خودش کار می کرد. در سال ۷۶ مجموعه آنها در قالب یک جمع که آن زمان آیین نام گرفت، جلسات دائم هفتگی داشت. تجربیاتی که در طول سال ها در عرصه های مختلف داشتند، با هم مبادله می کردند. از چهره های شاخص آن جمع؛ آقای کدیور، آقای فاضل میبدی، آقای حجاریان، آقای خانیکی، آقای محمد شریعتی، آقای خلیلی اردکانی و... بودند. آن جمع ارتباطات منسجمی با یکدیگر نداشتند. اما مجموعه حوادث و برنامه ها این گرایش ها را به هم نزدیک کرده بود. کسی که در حوزه دین و گفتمان های جدید عرضه می دادن، با کسی که در عرصه مسائل جامعه شناسی و ایده هایی نو که در دنیا وجود داشت، کار می کرد، در آن زاویه به یکدیگر رسیده بودند. من فکر می کنم، آن چیزی که در دوم خرداد بروز و ظهور پیدا کرد، تضارب و برآیند ایده های آن جمع بود.

○ حلقه کیان و مباحث فکری که در آن بود و همچنین مباحثی که در مرکز تحقیقات استراتژیک که آقای حجاریان در معاونت سیاسی آن بودند، در جمع آیین به هم پیوند خوردند؟

● هیچ کدام از آنها محوریت نداشتند. خیلی از آنها یک اندیشه محض بودند و آن عملی که در دوم خرداد از آن بیرون آمد، شاید از آنها برنمی آمد. من نمی خواهم جریان دوم خرداد را به آن دو حوزه محدود کنم. حلقه کیان نماینده مستقیم هم در آن جمع نداشت. تفکراتی هم که از حوزه سیاسی مرکز تحقیقات درآمده بود، شاید اثرگذاری اش خیلی بیشتر از اثرگذاری حلقه کیان در دوم خرداد بوده باشد. آن چیزی که در دوم خرداد به وجود آمد، نمی تواند برآیند این دو نیرو باشد. در آنجا هم به نظر من آقای خاتمی نقش محوری داشت.

ایده هایی که مطرح شده ممکن بود در ذهن افراد پس زمینه هایی از آن وجود داشت، ولی به هیچ وجه حاصل کار آن جمع نبود. به عنوان مثال خود مفهوم [جامعه مدنی]، تا قبل از طرح آن توسط آقای خاتمی توسط هیچ کدام از ما مطرح نشده بود و حتی دنبال آن نبودیم که جامعه مدنی نیاز شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه ما هست و ما باید به آن برسیم. اما آقای خاتمی خودشان آن را مطرح کردند و طبعاً وقتی آن اندیشه مطرح می شد در مطرح کردن آن اندیشه دوستان نقش داشتند و می توانستند از مطالعات و داشته های ذهنی آن استفاده کامل بکنند.

○ از چه زمانی و در چه محافلی تصمیم گرفته شد که آن مفاهیم به یک جریان سیاسی تبدیل شود. شاید در آن مقطع اولیه که جمع آیین شکل گرفت، خیلی هدف به صحنه آمدن برای کسب قدرت نبود، چگونه آن اندیشه ها تبدیل به گفتمانی شد که در پی کسب قدرت بود؟

● در تبدیل آن مفاهیم، به یک جریان سیاسی، هیچ اراده ای در پشت آن نقش نداشت. یک فرآیند طبیعی بود. استقبالی که جامعه از آنها کرد، بدون اختیار آن جمع بود، بخصوص در میان نخبگان و روشنفکران که این مفاهیم جا افتاد و مثل یک سیکل از گذشته و کنار این حادثه به وجود آمد. در آن جمع اراده تحقق این اندیشه ها وجود نداشت. برای اینکه تا قبل از روز دوم خرداد احساس می کردیم جامعه نیازمند مطرح کردن این مفاهیم هست. تصور اینکه جامعه ما توانایی و امکان عملی کردن آن اندیشه ها را داشته باشد، اغلبا نبود. ضمن اینکه ما احتیاج به یک نیروی نخبه داشتیم که این مفاهیم را هم تدوین و هم در عرصه مختلف عملیاتی کند. آن جمع خیلی محدود بود. آن جمع بسته دنبال یک تحول فکری در جامعه بود. آن مفاهیم را دنبال می کرد و به هیچ وجه به دنبال ایجاد جنبش در عرصه سیاسی و اجتماعی نبود. در ذهن ما چنین چیزی نمی گنجید. به همین دلیل آنچه که در جامعه ما بعد از دوم خرداد اتفاق افتاد، خارج از اراده آن جمع بود. خود آقای خاتمی با پافشاری و اصرار، حداقل در صحبت، این ایده ها را زنده نگه می داشت. خیلی از ما بعد از دوم خرداد دنبال کارهای اجرایی دست و پا گیر افتادیم و به دنبال پیاده کردن این ایده ها نبودیم. خود آقای خاتمی اصرار داشت برای پیگیری و مداومت این موضوع، که یک سوختی هم برای بقیه نیروهای فکری جامعه بود تا به این مسأله بپردازند.

> شکل گیری دولت بعد از دوم خرداد تا حدود زیادی حاصل کار خود آقای خاتمی بود. یعنی لزوماً افرادی که در طرح اندیشه های جدیددر دوم خرداد مؤثر بودند، در شکل گیری دولت نتوانستند نقش مؤثری ایفا کنند که این به روحیه آقای خاتمی بازمی گشت

○ پس شما این ایده را که دوم خرداد یک پروژه طراحی شده بود، قبول ندارید؟

● به هیچ وجه آن را به عنوان یک پروژه طراحی شده قبول ندارم. یک قسمتی از آن را در قبل از دوم خرداد به صورت طراحی کرده بودیم و آن این بود که در میان نخبگان جامعه یک انسجام فکری، یک گفتمان فکری را ایجاد کنیم. علت اصلی آقای خاتمی برای حضور در صحنه، رئیس جمهور شدن، نبود. علت اصلی فضایی بود که انتخابات در اختیار این جمع می گذارد. فضایی که از طریق آن پیام این اندیشه ها به مخاطبان منتقل می شد. چون رسانه، روزنامه و یا تریبونی برای اعلام این اندیشه ها در اختیار نبود. از این طریق می توانستیم ۲-۳ میلیونی حول این اندیشه، آن هم نه به صورت یک فکر، بلکه به صورت یک جریان فکری، سازماندهی کنیم. این نکته، به صورت ناقص طرحی شده بود. اما به صورت یک جریان سیاسی فراگیر و سراسری برنامه ریزی نشده بود. شاید یکی از صحنه های دوم خرداد در حرکت سیاسی و اجتماعی همین مسأله بود.

○ چه کسانی و با چه انگیزه هایی آقای خاتمی را به آمدن ترغیب کرده بودند، چون خود آقای خاتمی هم در ابتدا تمایلی به حضور در انتخابات نداشت. چه جریانی ایشان را به حضور در انتخابات قانع کردند؟

● دو جریان کلی را باید در ترغیب آقای خاتمی در نظر بگیریم. یک جریانی که عمدتاً سیاسی بودند مانند برخی از دوستانی که همان زمان در دولت آقای هاشمی حضور داشتند. اینها صرفاً انگیزه سیاسی داشتند. این گروه فکر می کردند تداوم جریان مخالف می تواند امکان سیاست ورزی در داخل کشور را از بین ببرد. گروه دوم کسانی بودند که فکر می کردند اگر آقای خاتمی نیاید، دستاوردهای آن جریان از بین می رود. این دسته منافع سیاسی مثل نجات انقلاب، زدودن چهره خشونت از دین و... را پیگیری می کردند. این گروه تأثیر اصلی را در آمدن آقای خاتمی داشتند.

○ مشخصاً بفرمایید چه گروه هایی بودند؟

● مجموعه نیروهایی که آن زمان به عنوان نیروهای خط امام شناخته می شدند. آنها کسی را نداشتند و احساس می کردند این انتخابات می تواند عرصه قدرت نمایی باشد. آنها احساس می کردند با آمدن آقای خاتمی می توانند یک دوره تجدید قوا و اعتبار سیاسی خود را حفظ کنند. گروه دوم جمعی بودند که در کنار آقای خاتمی و حول رشد و ترویج آن اندیشه و گفتمان، آقای خاتمی را به حضور تشویق و ترغیب می کردند، نه به عنوان اینکه رئیس جمهور شود، اصلاً در ذهن آنها این مسأله نبود و حتی خیلی از آنها می گفتند: اگر آقای خاتمی رئیس جمهور بشود، رئیس جمهور خوبی نیست. این فضای سیاسی و اجتماعی که در کشور به وجود می آمد، برای جا انداختن آن اندیشه و باورور کردن آن بود. این دو جریان کلی بودند که در ترغیب آقای خاتمی با دو هدف کاملاً متفاوت حضور داشتند. برآیند این دو نیرو، که البته من سهم اصلی را به عهده نیروی سیاسی می گذارم، ترغیب آنها سبب شد که آقای خاتمی وارد این عرصه بشود.

در جمع خودمان اکثریت افرادی که بودند، حداقل با آمدن آقای خاتمی موافق نبودند، بعد هم که با آمدن ایشان راضی شدند فقط به دلیل مجال عرضه آن اندیشه ها بود.

○ برخی معتقدند، کاندیداتوری آقای خاتمی محصول تلاش سه گروه از نخبگان بود. یک گروه از نخبگانی که خیلی نگرش فکری نداشتند و می خواستند در قدرت بمانند و به حاشیه رانده نشوند، مانند کارگزاران با بخشی از روحانیون مبارز. گروه دوم نخبگانی بودند که از قدرت کنار گذاشته شده بودند، مانند جمع آیین، که از عرصه قدرت فاصله گرفتند. گروه سوم هم نخبگانی بودند که هدف اصلی آنها ایجاد اصلاحات بود. آیا شما این تحلیل را می پذیرید که کاندیداتوری آقای خاتمی محصول ائتلاف این سه گروه بود؟

● من دو جریان کلی را بیان کردم. گروه سومی که شما به آن اشاره کردید من در همین دو گروه جای دادم. یک گروه کسانی بودند که در قدرت حضور داشتند و احساس می کردند با نیامدن آقای خاتمی آن دستاوردهایی که داشتند از بین می رود. یک گروه هم گروه های پیرو خط امام بودند که عمدتاً اهداف سیاسی را دنبال می کردند. آنها معتقد بودند اسلام و انقلاب در معرض خطر قرار دارند و باید یک نفر در رأس قرار بگیرد و کار را پیش ببرد. آن گروه نخبگانی که شما فرمودید به دنبال اصلاحات بودند. من نمی توانم آنها را جدای از آن دو گروه تقسیم کنم. گفتمانی که در آن زمان وجود داشت، اصلاحات نبود، بلکه همه بر قانونگرایی، جامعه مدنی و... تأکید می کردند. واژه اصلاحات حداقل شش ماه تا یک سال بعد بیان شد. اولین روزنامه هایی که بیرون آمدند مانند «جامعه» اصلاحات آنجا مطرح شد. اصلاحات در زبان خود آقای خاتمی و یا نیروهایی که به دنبال ایشان حرکت می کردند، اصلاً مطرح نبود. بازگشت به قانون اساسی، اجرای آن و عمدتاً قانونگرایی مطرح بود. بنابراین من گروه سوم را به عنوان نخبگان مستقلی که دنبال اصلاحات بودند، جدای از آن دو گروه نمی دانم. من این نخبگان را در گروه دیگری قرار دادم، گروهی که قدرت برای آنها مفهوم نداشت و قبل از آنکه در فکر کسب قدرت باشند، به دنبال جبران ضعف اندیشه ورزی و ضعف فکری شدید داخل کشور بودند. هیچ حرکتی در داخل کشور بر روی بنیان های فکری و منطقی نیست. مباحثی که در آیین مطرح می شد، مستقیماً ناظر به قدرت نبود، بلکه به دنبال نواندیشی هایی در حوزه دین بود. آنها معتقد بودند، مفاهیمی که در حوزه دین وجود دارد باید منطبق بر نیازهای جامعه تغییر پیدا کند. این گروه سوم نگاهشان به قدرت نبود. بلکه معتقد بودند از فضایی که به وجود آمده برای جا انداختن آن تفکر بخصوص در میان نخبگان استفاده بشود تا با پیگیری در درازمدت میوه آن را بچشیم. در آن زمان، این مسأله را در کوتاه مدت امکان پذیر نمی دانستند، چون این تفکر هنوز پیرایش و تقویت نشده و... نمی توانست برای اداره جامعه عملی بشود.

○ در میان گروه هایی که بعد از انصراف آقای مهندس موسوی، آقای خاتمی را به حضور در انتخابات متقاعد کردند، کمتر کسی فکر می کرد که ایشان برنده انتخابات باشد؟

● تا فروردین ۷۶، کمتر کسی تردید داشت که انتخابات به سود ما نخواهد بود.

○ یعنی آقای خاتمی برای بردن نیامده بود؟

● به هیچ عنوان.

○ این نکته تحلیل های خاصی را به وجود می آورد، چون برخی معتقدند آن گروهی که حول آقای خاتمی فعالیت می کردند، با یک برنامه مشخصی برای کسب قدرت آمدند. صحبت از این است که این گروه محدود کردن ولایت فقیه را در ذهن داشتند. طراحی تنش زدایی در سیاست خارجی که در نهایت به برقراری رابطه با آمریکا منجر می شد و یا راندن نیروهای رادیکال از قدرت را در برنامه خود داشت. حال اگر آن تحلیل اولیه را بپذیریم که شما برای کسب قدرت نیامده بودید، قطعاً وجود این برنامه ها نیز با اشکال مواجه می شود، نظر شما در این مورد چیست؟

● آن جمعی که دور آقای خاتمی بودند، قطعاً راجع به این مسائل نظر داشتند. همه آنها از سال ۵۷ تا ۷۵ در عرصه فعالیت سیاسی بوده و تجربه های زیادی در حوزه های بالای مدیریتی داشتند. بنابراین نسبت به همه این مسائل نظر داشتند، ولی برای رسیدن به این نظریه همه راهکار عملیاتی و اجرایی طراحی نکرده بودند، برای اینکه نظریات خودشان را در جامعه هنوز غریب می دانستند، که گاه از طرح کردن آنها می ترسیدند.

در آن زمان حتی برای مسأله ای مانند تنش زدایی راهکار اجرایی نداشتند، وقتی آقای خاتمی دولت را روی کار آورد، فقط تنش زدایی را عنوان می کرد و خود وزارت خارجه و دولت هیچ طرح و برنامه ای برای تنش زدایی نداشتند. این جنبش دوم خرداد بود که اروپایی ها را به تنش زدایی کشاند. مصاحبه با شبکه C. N. N مثل یک حادثه و یا جرقه بود. در آن زمان سیل درخواست برای مصاحبه از جمله شبکه C. N. N وجود داشت. در این فضا فکر مصاحبه با C. N. N خطور کرد. ذوق، سلیقه و باورهای درونی که در مورد تنش زدایی وجود داشت از این فرصت استفاده کرد.

○ گفت وگوی تمدن ها نیز اینگونه بود؟

● گفت وگوی تمدن ها به عنوان یک نظریه که توسط یک اندیشمند یا یک عالم سیاستمدار مطرح می شود، دارای پشتوانه نظری خودش بود، ولی در عرصه عمل هیچ طرحی پشت آن وجود نداشت، دیدگاه های خود آقای خاتمی بود. من به یاد دارم مدت ها مسؤولین ارشد دولت آقای خاتمی، آن را برنامه ای برای برقراری یا اصلاح رابطه سیاسی با آمریکا می دانستند. در حالی که آقای خاتمی این نظر را نداشت.

من معتقدم در مسائلی مانند تنش زدایی که مسأله ساده ای است و فقط در حد یک ایده مطرح می شد، ما برنامه نداشتیم چه برسد مسائلی مانند محدود کردن ولایت فقیه یا نقش دین در سیاست که بسیار پیچیده هستند.

○ بعد از اینکه متوجه شدید احتمال پیروزی آقای خاتمی وجود دارد، برای اداره کشور چگونه فکر می کردید. آیا به فکر به دست گرفتن تمام مجاری قدرت برای یک اصلاح ساختاری بودید یا ائتلاف با دیگران؟

● در عصر دوم خرداد باور داشتیم آقای خاتمی پیروز می شود ولی قبلاً مطمئن بودیم که نمی شود. ما اواسط یا اواخر فروردین مطمئن شدیم انتخابات به دور دوم کشیده خواهد شد. در یکی دو هفته مانده به انتخابات ما مطمئن شدیم آقای خاتمی رأی خواهد آورد. اما تقریباً اطمینان نداشتیم، اسم آقای خاتمی در می آید. دو طراحی اصلی انجام داده بودیم: یکی اینکه آقای خاتمی چگونه از مردم تشکر کند و به طرف پیروز تبریک بگوید. طراحی دوم این بود که اگر آقای خاتمی برنده شد، به مرقد امام برود و... ما آنقدر در پیروزی ناباور بودیم که بنده صبح جمعه دوم خرداد برای شرکت در یک کنفرانس علمی به استرالیا رفتم. روز جمعه ساعت ۸ صبح در فرودگاه رأی دادم و به استرالیا رفتم، یعنی همان جا که اخبار را دنبال می کردم، پیروزی آقای خاتمی را باور نمی کردم، اصلاً راجع به کابینه و سیاست های دولت صحبت نشده بود، آن چیزی که در مورد عملکرد سیاسی، اقتصادی و... دولت آقای خاتمی بعد از دوم خرداد متصور است پدیده کاملاً جدا از آن چیزی است که قبل از دوم خرداد در جامعه پیش می رفت.

قبل از اول خرداد آن چیزی که وجود داشت، اندیشه و تفکر بود. بعد از دوم خرداد عمل، مصلحت گرایی، تطبیق با شرایط موجود و سهم خواهی مطرح بود. آن چیزی که بعد از دوم خرداد به عنوان کابینه، دولت یا ساختار اجرایی دوم خرداد شکل گرفت، لزوماً برگرفته از ایده هایی که مردم به آن باور داشتند نبود.

بقیه در صفحه ۵